

بسمه تعالی

مرحله ۳ مسابقه دانش و بینش (پیامبر شناسی)

دانشجومعلمان گرامی با سلام و عرض ادب ، لطفاً متن زیر را مطالعه نمائید و به سؤالات مطرح شده پاسخ دهید. لازم به ذکر است دانشجویان گرانقدر می توانند جهت آشنایی با نحوه برگزاری مسابقه و تعداد مراحل و جوایز آن به مقدمه مذکور در مرحله ۱ مسابقه مراجعه نمایند. امید است که شرکت در این مسابقات مقدمه‌ای جهت تشویق بیش‌تر دانشجویان عزیز به سوی کسب معرفت دینی ، مطالعه، رشد ارزش‌های اخلاقی در خویش، تقویت نیروی ایمان به خداوند یکتا و کامل ساختن خود به عنوان یک مسلمان واقعی به منظور خدمت به دین مقدس اسلام باشد. خداوند حکیم انسان‌های والایی را برای هدایت و راهنمایی بشر برانگیخته و آنان را حامل پیام خویش برای افراد بشر قرار داده است. اینان همان پیامبران و رسولانند که واسطه جریان فیض هدایت از سوی خداوند به بندگان می باشند و این فیض از نخستین روزی که بشر شایستگی بهره‌گیری از آن را یافته، از جانب خدا نازل گردیده و تا عصر پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز ادامه داشته است. باید دانست آیین هر پیامبری نسبت به زمان و امت خود کامل‌ترین آیین بوده است. اگر این فیض الهی مستمر نبود، حرکت بشر در رسیدن به حدّ کمال امکان نداشت.

از آنجا که خلقت انسان، فعل خدای «حکیم» است، طبعاً آفرینش او هدف و غرض دارد. همچنین، با توجه به اینکه در وجود انسان علاوه بر غرایز که با حیوان مشترک است، عقل و خرد نیز هست، باید غرض و هدف از خلقت وی هدفی معقول باشد. کسانی که تصور می‌کنند هدایت‌های عقلی می‌تواند جایگزین هدایت‌های آسمانی شود، باید به دو مطلب زیر توجه کنند:

۱. خرد و دانش بشر در ساخت کامل انسان، اسرار هستی و گذشته و آینده سیر وجودی او ناقص و نارساست، در حالیکه آفریننده بشر به حکم اینکه هر صانعی مصنوع خود را می‌شناسد، از انسان و ابعاد و اسرار وجود او کاملاً آگاه است. در قرآن به این دلیل اشاره کرده می‌فرماید:
أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (ملک-۱۴): آیا آن کس که آفریده است (به آفریده خود) علم ندارد، و اوست دقیق و آگاه.
 ۲. انسان به مقتضای غریزه حب ذات، آگاهانه یا ناخودآگاه، پیوسته به دنبال منفعت جویبهای شخصی است و در برنامه ریزی نمی‌تواند از دایره منافع فردی و گروهی به طور کامل صرف نظر کند. طبعاً برنامه‌های بشری از جامعیت کامل برخوردار نخواهد بود، ولی برنامه پیامبران چون از جانب خداوند است از چنین نقصانی منزّه است.
- با توجه به این دو نکته باید گفت که بشر هیچگاه از هدایت‌های الهی و برنامه‌های پیامبران بی‌نیاز نبوده و نخواهد بود.

قرآن و اهداف نبوت

قرآن هدف از بعثت پیامبران را امور زیر دانسته است:

۱. استحکام مبانی توحید و مبارزه با هر نوع انحراف در این زمینه. چنانکه می‌فرماید:
وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ (نحل-۳۶): در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم تا آنان خدا را پرستش کنند و از پرستش مظاهر طغیان، بپرهیزند. بدین منظور پیامبران الهی پیوسته با مشرکان درگیر بوده و در این راه رنجهای بزرگی را متحمل شده‌اند. امیرمؤمنان در باره هدف بعثت پیامبران می‌فرماید:
وَلِيُعَقِّلَ الْعِبَادَ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوا، فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوا، وَيُؤَخِّدُوهُمَا لِأَلْوَهِيَّةِ بَعْدَ مَا عَنَدُوا (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳): پیامبران را برانگیخت تا بندگان وی آنچه را که در باره توحید و صفات خدا نمی‌دانند فرا گیرند، و به ربوبیت، پروردگاری و یگانگی او بعد از انکار و عناد ایمان بیاورند.
 ۲. آشنا کردن مردم با معارف و پیامهای الهی و راه و روش تزکیه. چنانکه می‌فرماید:
هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (حدید-۲۵): او کسی است که در میان امیین پیامبری را برانگیخت تا آیات حق را بر آنان فرو خواند و آنان را از رذایل اخلاقی پاکیزه گرداند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد.
 ۳. برپا داشتن قسط در جامعه بشری. چنانکه می‌فرماید:
لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید-۲۵): ما پیامبران را با دلایل روشن فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم قسط را به پا دارند. مسلماً برپا داشتن قسط در گرو این است که انسان‌ها عدالت را در ابعاد و زمینه‌های مختلف بشناسند و از طریق حکومت الهی آن را تحقق بخشند.
 ۴. داوری در موارد اختلاف. چنانکه می‌فرماید: **أَنَّ النَّاسَ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ (بقره-۲۱۳):** مردم یک دسته بیش نبودند (تا اینکه در میان آنان اختلاف پدید آمد)، سپس خدا پیامبران را، نویدبخش و بیم‌دهنده، برانگیخت و همراه آنان کتاب را فرو فرستاد تا بین مردم در آنچه اختلاف کرده‌اند داوری کند.
- بدیهی است اختلافات مردم منحصر به عقاید نبوده، بلکه شئون مختلف زندگی را در برمی‌گیرد.

۵. اتمام حجت بر بندگان. چنانکه می‌فرماید:

رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (بقره-۱۶۵): پیامبرانی نوید دهنده و بیم دهنده را برانگیخت تا پس از آمدن پیامبران مردم حجت و عذری نزد خدا نداشته باشند، و خداوند قدرتمند و حکیم است.

مسئلاً خدا در آفرینش انسان هدفی برای خلقت دارد که این هدف از طریق تنظیم برنامه ای کامل در همه شئون زندگی بشر صورت می پذیرد، و این برنامه باید به گونه ای از طریق خدا به بشر برسد که حجت بر وی تمام شود و بعداً عذر نیاورد که من راه و رسم درست زندگی را نمی‌دانستم.

راههای شناخت پیامبران

ادعای نبوت عظیم ترین ادعایی است که بشر می‌تواند داشته باشد. طبعاً برای اثبات چنین ادعای بزرگی بایستی دلیل قاطع و استواری ارائه کند. این دلیل می‌تواند یکی از سه امر زیر باشد:

- ۱) پیامبر پیشین، که نبوت او با دلایل قطعی ثابت شده است، بر نبوت پیامبر بعدی تصریح کند. چنانکه حضرت مسیح (ع) بر نبوت پیامبر خاتم (ص) تصریح کرد و آمدن او را بشارت داد (صف-۶).
 - ۲) قراین و شواهد گوناگون بر صدق ادعای او گواهی دهد. این دلایل را می‌توان در سیره زندگی، محتوای دعوت، شخصیهایی که به او گرویده اند، و نیز روش دعوت او به دست آورد. امروزه در محاکم جهان برای شناسایی حق از باطل و مجرم از بی گناه همین راه را می‌پیمایند، و در صدر اسلام نیز با استفاده از همین روش به راستگویی پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پی می‌بردند.
 - ۳) آوردن معجزه. یعنی همراه با دعوی نبوت، کاری خارق العاده انجام دهد، و دیگران را به تحدی دعوت نماید، و آن کار خارق العاده با ادعای او هماهنگ باشد.
- دو راه نخست عمومیت ندارد، در حالیکه راه سوم همگانی بوده و در طول تاریخ نبوت، بشر برای شناخت پیامبران از این راه استفاده کرده و پیامبران نیز برای اثبات دعوی خود از آن بهره گرفته اند.
- لازم به ذکر است تفاوت معجزه با دیگر امور خارق العاده در امور زیر خلاصه می‌شود:

- الف) آموزش ناپذیری: آورنده معجزه بدون سابقه هر نوع آموزش دست به اعجاز می‌زند، در حالیکه انجام یافتن امور خارق العاده دیگر، نتیجه یک رشته آموزش ها و تمرین هاست. موسی بن عمران (ع) پس از سپری کردن دوران جوانی راهی مصر شد. در نیمه راه به نبوت و رسالت مبعوث گردید و خطاب آمد که ای موسی عصا را بیفکن. چون افکند ناگهان به صورت اژدها درآمد، به گونه ای که خود موسی وحشت کرد: نیز به موسی خطاب شد که دست خود را از بغل بیرون آر، چون برآورد، نوری از آن درخشش نمود که چشم را خیره می‌ساخت (قصص-۳۱ و ۳۲).
- ولی در باره ساحران عصر سلیمان یادآور می‌شود: يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ... فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ (بقره-۱۰۲): شیاطین سحر را به مردم می‌آموختند و مردم نیز از آن دو ملک، مطالبی می‌آموختند که به واسطه آن میان زن و شوهر جدایی می‌انداختند.
- ب) معارضة ناپذیری: معجزه، از آنجا که از قدرت نامتناهی الهی سرچشمه می‌گیرد، معارضة ناپذیر است، در حالیکه جادو و سحر و نظایر آن از قبیل کار مرتاضان چون از قدرت محدود بشر سرچشمه می‌گیرد قابل معارضة و اتیان به مثل است.
- ج) عدم محدودیت: معجزات پیامبران محدود به یک نوع یا دو نوع نبوده، و به قدری مختلف و متنوع است که نمی‌توان در میان آنها قدر مشترکی یافت. مثلاً انداختن عصا و تبدیل شدن آن به اژدها کجا، و دست از گریبان بیرون آوردن و درخشش آن کجا؟! نیز این دو معجزه کجا و جاری شدن چشمه های آب توسط زدن عصا به سنگ کجا! (بقره-۶۰). همچنین این سه معجزه کجا و زدن عصا به دریا و شکافتن آب دریا کجا! (شعرا-۶۳). در باره حضرت عیسی نیز می‌خوانیم که از گِل پرنده ای می‌ساخت، سپس در آن می‌دمید و به اذن خدا حیات می‌یافت. افزون بر این عمل، با کشیدن دست بر روی نابینایان و بیماران مبتلا به پیسی، آنها را شفا می‌بخشید. همچنین مردگان را زنده می‌کرد و از اندوخته های داخل خانه ها خبر می‌داد (آل عمران-۴۲).
- د) اصولاً آورندگان معجزه یا کرامت با کسان دیگری چون ساحران که دست به کارهای خارق العاده می‌زنند، هم از نظر هدف و هم از حیث روحیات متمایزند. گروه نخست اهداف والایی را تعقیب می‌کنند در حالیکه، گروه دوم اهداف دنیوی دارند و طبعاً روحیات آنها نیز با هم متفاوت است.

عصمت پیامبران

عصمت به معنی مصونیت بوده و در باب نبوت دارای مراتب زیر است:

۱- عصمت در مقام دریافت، حفظ و ابلاغ وحی

عصمت پیامبران در مرحله نخست، مورد اتفاق همگان است، زیرا احتمال هر نوع لغزش و خطا در این مرحله، اطمینان و وثوق مردم را خدشه دار می‌سازد و دیگر پیامهای پیامبر مورد اعتماد و اطمینان نخواهد بود، در نتیجه هدف نبوت نقض می‌شود. گذشته از این، قرآن کریم یادآور می‌شود که خداوند پیامبر را تحت مراقبت کامل قرار داده است تا وحی الهی به صورت صحیح به بشر ابلاغ شود، چنانکه می‌فرماید:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أُبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَخَاطِبًا لَدَيْهِمْ وَأُحْصَى كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ (جن-۲۶-۲۸): او آگاه از غیب است، و حقایق غیبی را بر کسی آشکار نمی‌سازد، مگر آن کس که مانند پیامبر مورد رضایت او است، پس برای مراقبت از وی، پیش رو و پشت سر او، نگهبانی می‌گمارد تا بداند (= محقق شود) که آنان پیامهای پروردگارشان را رسانیده اند، و خدا به آنچه نزد آنها است احاطه دارد، و همه چیز را شمارش کرده است.

در آیه یاد شده، دو نوع نگهبان برای صیانت از وحی وارد شده است:

الف) فرشتگانی که پیامبر را از هر سو احاطه می کنند . ب) خداوند بزرگ که بر پیامبر و فرشتگان احاطه دارد .
 علت این مراقبت کامل نیز تحقق یافتن غرض نبوت یعنی رسیدن وحی خداوند به بشر است .
 ۲- عصمت از معصیت و گناه

پیامبران الهی، در عمل به احکام شریعت، از هرگونه گناه و لغزش مصونیت دارند، و اصولاً هدف از بعثت پیامبران در صورتی تحقق می پذیرد که آنان از چنین مصونیتی برخوردار باشند. زیرا اگر آنان به احکام الهی که خود ابلاغ می کنند دقیقاً پایبند نباشند، اعتماد به صدق گفتار آنها از میان می رود و در نتیجه هدف نبوت تحقق نمی یابد. محقق طوسی در عبادت کوتاه خود به این برهان چنین اشاره کرده است: «وَيُحِبُّ فِي النَّبِيِّ الْعِصْمَةُ لِيَحْمَلَ الْوَثُوقَ فَيَحْصِلَ الْغَرَضُ» (کشف المراد، ص ۳۴۹، بحث نبوت). عصمت برای پیامبران لازم است تا وثوق به گفتار آنها حاصل شود و غرض از نبوت تحقق یابد.

عصمت پیامبران از گناه، در آیات گوناگون مورد تأکید قرآن کریم قرار گرفته است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف) قرآن پیامبران را هدایت شدگان و برگزیدگان از جانب خداوند می داند: «وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (انعام-۸۷).

ب) یادآور می شود آن کس را که خدا هدایت می کند، هیچ کس قادر به گمراه ساختن وی نیست: «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ» (زمر-۳۷).

ج) معصیت را ضلالت می داند: «وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا» (یس-۶۲).

از مجموع این آیات استفاده می شود که پیامبران از هر نوع ضلالت و معصیت پیراسته اند.

عامل و منشأ عصمت را می توان در دو چیز خلاصه کرد:

۱) پیامبران (و اولیای خاص الهی) از حیث معرفت و شناخت خداوند در پایه بسیار رفیعی قرار دارند که هیچگاه رضا و خشنودی حضرت حق را با چیزی عوض نمی کنند. به عبارت دیگر، درک آنان از عظمت الهی و جمال و جلال شگرف وی، مانع از آن می شود که به چیزی غیر از خدا توجه نمایند، و اندیشه ای جز رضای خدا را در سر بپرورانند. این مرتبه از معرفت همان است که امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «ما رأيتُ شيئاً إلا ورأيتُ الله قبلة وبعده ومعه». هیچ چیز را ندیدم مگر آنکه پیش و پس و همراه با دیدن آن، خدا را دیدم. امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید: «ولكني أعبدُ حباً له وتلك عبادة الكرام (بحارالانوار- ۲۲/۷۰). من خدا را از روی دوستی با او پرستش می کنم و چنین است عبادت بزرگواران.

۲) آگاهی کامل پیامبران از نتایج درخشان طاعت و پی آمدهای سوء معصیت، سبب مصونیت آنان از نافرمانی خدا می باشد. البته عصمت گسترده و همه جانبه، مخصوص گروه خاصی از اولیای الهی است، ولی در عین حال برخی از مؤمنان پرهیزگار نیز، در بخش عظیمی از افعال خویش، از ارتکاب گناه مصون می باشند، مثلاً یک فرد متقی هرگز به هیچ قیمتی دست به خودکشی نمی زند، یا افراد بی گناه را نمی کشد. بالاتر از این، حتی افراد عادی هم نسبت به برخی از امور مصونیت دارند. فی المثل هیچ فردی به هیچ قیمت حاضر نمی شود به سیم لختی که برق در آن جریان دارد، دست بزند. پیداست که مصونیت در این گونه موارد، ناشی از علم قطعی شخص به آثار سوء عمل خویش است. حال اگر چنین علمی در مورد تبعات بسیار خطرناک گناهان نیز حاصل گردد، قویاً مایه مصونیت فرد از گناه خواهد بود.

۳- عصمت از خطا در امور عادی

خطا و لغزش پیامبر در امور عادی زندگی به طور معمول موجب سلب اعتماد مردم به پیامبر می شود و این بی اعتمادی به امور دینی نیز سرایت می کند. از دیگر سو، عصمت پیامبر از هر خطایی که موجب سلب اعتماد عمومی شود ضرورت دارد. پس پیامبران باید دارای عصمت از خطا در امور عادی و دنیایی باشند.

آیا همه پیامبران معصومند و در درجه عصمت با یکدیگر مساوی هستند؟

همه پیامبران معصومند ولی عصمت دارای مراتب مختلفی است. عصمت تام برای همه پیامبران لازم است، اما فراتر از آن، عصمت اکمل است که از لوازم حتمی نبوت نیست، ولی برخی از پیامبران مانند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به آن نائل آمده اند. در این مرتبه از عصمت پیامبر به طور معمول ترک اولی هم نمی کند. «اولی» عملی را می گویند که انجام یا ترک آن بر حسب نظر عقل و یا حکم شرعی لازم و ضروری نیست ولی، رعایت آن بهتر و شایسته تر است. بنابراین باید گفت:

۱. ترک اولی جنبه تحریمی ندارد و مستلزم عذاب و کیفر آخروی نمی باشد، حتی اگر مورد نهی الهی واقع شده باشد.

۲. رعایت آن بهتر و شایسته تر است.

۳. کسی که مرتکب ترک اولی شده، عملی را انجام داده است که تناسبی با شأن و جایگاه او ندارد.

بر اساس آنچه گذشت می توان برای عصمت انبیا دو مرتبه به شرح زیر در نظر گرفت.

مرتبه نخست: عصمت تام؛ یعنی عصمت از هرگونه گناه و خطا در دریافت وحی، نگهداری وحی، ابلاغ وحی، تبیین و تفسیر وحی و عصمت در اجرا و عمل به مفاد وحی، در حوزه مسائل فردی و اجتماعی. همچنین عصمت از هر اشتباهی که به طور معمول موجب سلب اعتماد از پیامبران می شود، حتی در امور عادی زندگی. در نگاه شیعه، این مرتبه از عصمت برای همه پیامبران، در همه عمر لازم است.

مرتبه دوم: عصمت اتم و اکمل که عبارت است از همه موارد فوق به علاوه عصمت از ترک اولی می باشد.

چگونه پیامبر خدا که علم همه چیز را دارد، سواد خواندن و نوشتن ندارد؟

اولاً: باید توجه داشته باشید که امی به کسی گفته می شود که خواندن و نوشتن را از کسی نیاموخته باشد (لغت نامه، دهخدا، ج ۲، ص ۱۹۰۱). نه آنکه اشتباهاً برخی امی بودن را به معنای بیسواد بودن می گیرند. به پیامبر اکرم (ص) نیز از این جهت امی می گویند (لغت نامه دهخدا، ج ۲، ص ۲۹۰۲). نه این که خواندن و نوشتن

نمی‌دانست. امی بودن پیامبر اسلام (ص) از نظر تاریخی مسئله ای روشن و قطعی است، چرا که تاریخ گواه است بر این که آن حضرت چه قبل و چه بعد از مبعوث شدن به رسالت، نزد هیچ معلم و استادی خواندن و نوشتن را نیاموخته بود، زیرا از یک سو بیشتر مردم سرزمین حجاز در زمان پیامبر (ص) مردمی عامی بوده و خواندن و نوشتن را نمی‌دانستند و از سوی دیگر تعلیم و تعلم به عنوان یک صنعت و حرفه در میان آنان جایگاهی نداشت. از این رو تنها تعداد اندکی در میان آنها از این هنر برخوردار بوده، به طوری که تعداد آنان تنها هفده نفر ثبت شده است. بنابراین، اگر پیامبر اسلام (ص) در آن جامعه خواندن و نوشتن را پیش کسی آموخته بود، یقیناً این مسئله در میان مردم شهرت پیدا می‌کرد (فتوح البلدان، بلاذری، ص ۴۵۹).

را به آن حضرت وارد نموده و هر نسبت ناروایی را به وی بدهند، اگر چنین مسئله ای وجود داشت طبیعی است که مخالفان از آن غافل نمی‌ماندند و این ادعا را می‌کردند که پیامبر (ص) به جهت داشتن سواد خواندن و نوشتن، این آموزه ها را از دیگران گرفته است و منشاء و حیانی ندارد (مجموعه آثار،

مرتضی مطهری، ج ۳، ص ۲۰۵ و ۲۰۶). حوادث تاریخی بیانگر آن است که پیامبر اکرم (ص) حتی در مدینه بعد از مبعوث شدن به رسالت نیز نه نوشته ای را می‌خواند و نه با دست خویش چیزی می‌نوشت و جریان صلح حدیبیه یکی از معروف ترین این حوادث است (مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۱۹). البته این مطلب در بین اندیشمندان اسلامی اختلافی است: بعضی باور دارند که حضرت در دوران رسالت هم می‌خوانده و هم می‌نوشته است (بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۳۵). طرفداران این رویکرد با بهره گیری از آیات و روایات قایل شده‌اند چگونه ممکن است وحی - که همه چیز را می‌آموخته است - خواندن و نوشتن را نیاموخته باشد؟! (مرتضی مطهری، همان، ص ۲۱۲). برخی عقیده دارند که پیامبر بعد از رسالت می‌خواند، ولی نمی‌نوشت (بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۳۳). بعضی احتمال داده اند حضرت بعد از رسالت نه می‌خوانده و نه می‌نوشته است. البته این احتمال ضعیف بوده و فاقد دلیل معتبر می‌باشد. حقیقت امر آن است که احتمال اول و دوم قابل قبول بوده و شواهد و قرائن آن‌ها را تأیید می‌کند. شاید بتوان دو نظر را به این نحو جمع کرد که پیامبر خواندن و نوشتن می‌دانست، اما چیزی ننوشت.

قرآن کریم برای این حقیقت علاوه بر واژه "امی" از عبارات دیگری نیز استفاده کرده است؛ مانند: "وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِيَمِينِكَ إِذَا لَرَأْتَ الْمُبْطِلُونَ": تو هرگز پیش از این کتابی نمی‌خواندی، و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی، مبدا کسانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستی، شک و تردید کنند (عنکبوت، ۴۸). یا در آیه دیگر می‌فرماید: "تَوَيْسْتُمْ لِكُفْرَانِي أَفَلَا تَعْلَمُونَ" (تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۰۶). ثالثاً: در پاسخ این ابهام که امی بودن چگونه با پیامبری که به همه رموز جهان هستی و علوم الهی باذن الله آگاه بود سازگار است؟ گفتنی است: درست است که خواندن و نوشتن برای هر انسانی کمال محسوب می‌شود، ولی گاهی وضعی پیش می‌آید که نخواندن و نوشتن کمال است. این مطلب در مورد پیامبران مخصوصاً خاتم انبیا(ص) کاملاً صدق می‌کند، چه این که اگر دانشمندی درس خوانده، و فیلسوفی آگاه و پر مطالعه ادعای نبوت کند و کتابی ارائه دهد، به عنوان کتاب آسمانی، در چنین وضعی ممکن است وسوسه و تردیدهایی پیش بیاید که این کتاب و مکتب مولود اندیشه های اوست یا از جایی آموخته است، ولی اگر از میان یک قوم عقب افتاده و بیسواد، انسانی که هرگز استادی را درک نکرده و کتابی نخوانده و ننوشته است، برخیزد و کتابی به عظمت عالم هستی، با محتوای بسیار عالی و جامع ارائه دهد، می‌توان درک نمود تراوش فکر او نیست، بلکه وحی آسمانی و تعلیم الهی است (تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۰۶). یکی از معجزات پیامبر همین است که در حال امی بودن قرآن را آورده است. بر این اساس برخی از مفسران گفته اند: صفت امی در میان صفات پیامبر (ص) از نشانه های نبوت و دلیل رسالت آن حضرت است که با این صفت دارای علم اولین و آخرین است، از غیب آسمانی و زمین خبر می‌داد و مردم را به راه حق و صراط مستقیم دعوت می‌کرد (کشف الاسرار، ج ۱، ص ۲۴۴).

دین حضرت محمد (ص) قبل از اسلام چه بوده است؟

نظریات متعددی در پاسخ به این پرسش وجود دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

- ۱) پیامبر اسلامی به هیچ شریعتی عمل نکرده و پیرو هیچ دینی نبوده است
- ۲) ایشان پیرو دین مسیحیت بوده است.
- ۳) ایشان پیرو دین حضرت ابراهیم (ع) بوده است.
- ۴) ایشان پیرو دین خود (اسلام) بوده است.

اما نظریه نخست را نمی‌توان پذیرفت: زیرا اولاً حضرت پیش از بعثت به کارهای مختلفی از قبیل عبادات، معاملات و سایر کارها می‌پرداخته و هرگز نمی‌توان پذیرفت که این اعمال تابع هیچ یک از شرایع و ادیان آسمانی نبوده است. علاوه بر این لازمه این قول این است که مردم عادی متدین به دینی باشند ولی پیامبر اسلام از هیچ دینی و آیینی در کارهای روزمره خود پیروی نکنند. نظریه دوم نیز قابل قبول نیست: زیرا اگر ایشان تابع دین مسیحیت بودند مسیحیان و دشمنان اسلام این مطلب را به رخ مسلمانان می‌کشیدند و می‌گفتند که پیامبر شما تا دیروز مسیحی بود و از دین ما پیروی می‌کرد، امروز آمده ادعای پیغمبری می‌کند و این سرزنش را آنقدر ادامه می‌دادند که به گوش ما نیز می‌رسید کما اینکه یهود به مسلمانان و پیامبر (ص) اعتراض می‌کردند و می‌گفتند اگر تو پیغمبر خدا هستی، پس چرابه سوی قبله ما (بیت المقدس) نماز می‌خوانی و آنقدر این سخن را تکرار کردند تا موجب ناراحتی حضرت شدند، آنگاه به دستور الهی، قبله مسلمانان از بیت المقدس به سمت کعبه تغییر کرد (بقره / ۱۴۴ - ۱۴۳). نبودن چنین اعتراض و سرزنشی از سوی مسیحیان می‌تواند شاهد خوبی بر عدم تابعیت پیامبر اسلام از دین مسیحیت باشد. ثانیاً: فرضیه مذکور فرع بر این است که جهانی و فرا منطقه‌ای بودن دین مسیحیت ثابت شود تا اینکه بگوییم این دین شامل تمام اقوام از جمله قوم عرب و سرزمین مکه و اطراف آن بوده و در نتیجه پیامبر اسلام را تابع این دین بدانیم، و اثبات چنین مطلبی کار آسانی نیست. ثالثاً: عمل به شریعت مسیح (ع) در گرو آگاهی از احکام آن است و این آگاهی یا از طریق خواندن کتاب های مسیحیت (از جمله انجیل) امکان پذیر است و یا از طریق معاشرت با مسیحیان. اما فرض اول که با

امی بودن پیامبر و عدم قدرت بر خواندن و نوشتن ایشان باطل است. و اما فرض دوم نیز صحت ندارد چون حضرت در طول زندگی خود با مسیحیان معاشرتی نداشته و در مکه نیز اخبار و رُهبانی وجود نداشتند که پیامبر بطور مستمر احکام دستورات دین مسیحیت را از آنها فرا بگیرد. رابعاً: تابع هر دینی - به حکم عقل - مقامش کمتر و پایین تر از مقام صاحب آن دین است، و اگر فرض شود پیامبر اسلام تابع دین مسیح (ع) بوده لازم‌آش برتری عیسی (ع) بر پیامبر اسلام خواهد بود و حال اینکه این مطلب خلاف ضروریات اسلام و مسلمین است. زیرا ما معتقدیم که پیامبر ما از تمامی انبیاء برتر و مقامش والاتر است. اما نظریه سوم را نیز نمی‌توان پذیرفت. زیرا قائلین به این نظریه به برخی از آیات قرآن تمسک کرده‌اند که دلالت آنها بر مدعای مذکور ناتمام است.

آیاتی مانند: «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (نحل / ۱۲۳)؛ سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم که خالی از هرگونه انحراف بود و از مشرکان نبود، پیروی کن و آیه: «قُلْ إِنَّمَا هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِيناً قِیماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام / ۱۶۱)؛ بگو پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده، آیین پابرجا (و ضامن سعادت دین و دنیا)، آیین ابراهیم، همان کسی است که از آیین‌های خرافی محیط خود روی گردانید و از مشرکان نبود. روشن است که مراد از این آیات چیزی غیر از دیدگاه سوم است؛ زیرا اولاً: این آیات شریفه بعد از بعثت نازل شده و مربوط به دین حضرت قبل از بعثت نیست. ثانیاً: بر اساس معارف اسلامی در روایات و غیر آنها دین حضرت ابراهیم پس از آمدن تورات موسی (ع) ترک شده کما اینکه دین یهود پس از آمدن انجیل عیسی (ع) متروک و دین مسیحیت پس از آمدن قرآن محمد (ص) منقرض گشته است. پس حضرت نمی‌تواند تابع دینی باشند که چند مرحله قبل توسط ادیان دیگر ترک شده است. ثالثاً: مفسران گفته‌اند که مراد از تبعیت حضرت از دین و ملت ابراهیم حنیف این است که مشترکاتی در احکام میان این دو دین وجود دارد که منشأ ظهور آن دین ابراهیم (ع) است و مراد از تبعیت پذیرفتن آن مشترکات در احکام است احکامی از قبیل: گرفتن شارب و گذاشتن ریش و غسل جنابت و طهارت گرفتن با آب و دیه مرد و... پس از ابطال سه نظریه مذکور مانعی برای پذیرفتن دیدگاه چهارم باقی نمی‌ماند یعنی این که بگوییم حضرت قبل از بعثت از کامل ترین دین یعنی دین اسلام پیروی می‌کرد اما احکام اسلام و وظایف خود را نه به صورت وحی آن چنان که از زمان بعثت به بعد دریافت می‌شد بلکه به صورت‌های دیگر مانند الهام‌های قلبی، تحدیث (سخن گفتن با فرشته) و رؤیاهای صادق دریافت می‌کرد. امیرالمؤمنان (ع) در این رابطه می‌فرماید: از روزی که پیامبر از شیر گرفته شد خدا او را با بزرگترین فرشته قرین و همراه ساخت تا به وسیله آن فرشته بزرگواری‌ها را ببیماید و به نیکوترین اخلاق، آراسته گردد (بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۸). بنابراین حضرت قبل از بعثت، مراسلی از نبوت را دارا بوده و با جهان غیب به گونه‌ای ارتباط داشته است. همان طور که حضرت یحیی و حضرت عیسی (ع) در دوران کودکی به مقام نبوت رسیده و با جهان غیب ارتباط داشته‌اند (مریم / ۱۲ و ۱۳). آن گاه (پیامبر اسلام) در چهل سالگی به مقام رسالت و ابلاغ و اظهار پیام خدا به مردم برانگیخته می‌شود. روایات متعددی این دیدگاه را تأیید می‌کند: آن که حضرت می‌فرماید: کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین (بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۸)؛ من زمانی پیامبر بودم که آدم (ع) هنوز در میان آب و گل بود. یهودی‌ها به رسول خدا (ص) عرض کردند: آیا شما از اول پیامبر نبودید؟ فرمود: بلی. گفتند: پس چرا در گهواره سخن نگفتی و نطق نکردی همان گونه که عیسی (ع) چنان کرد؟ فرمود: خداوند متعال، عیسی را بدون پدر آفرید و اگر او در گهواره سخن نمی‌گفت، عذری برای مریم نبود تا سرزنش دیگران را پاسخ دهد، اما من از پدر و مادر متولد شده‌ام (بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۰). عده‌ای از بزرگان، نسبت به دیدگاه اخیر ادعای اجماع و اتفاق نظر شیعه را نموده‌اند.

چرا در مورد انبیاء، ختم نبوت وجود دارد؟

۱. خاتمیت اسلام از امور مسلم اعتقادی اسلام محسوب می‌شود و همه فرق و مذاهب اسلامی در این امر اتفاق نظر دارند. خداوند در قرآن می‌فرماید: " محمد(ص) پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است؛ و خداوند به همه چیز آگاه است " (احزاب، ۴۰). خاتم (بر وزن حاتم) به معنای چیزی است که به وسیله آن پایان داده می‌شود (مجمع‌البحرین، ج ۶، ص ۵۳). و نیز به معنای چیزی آمده است که با آن اوراق و مانند آن را مهر می‌کنند و از آن جا که این کار (مهر زدن) در خاتمه و پایان قرار می‌گیرد، نام خاتم بر وسیله آن گذارده شده است. اگر می‌بینیم یکی از معانی خاتم، انگشتر است به خاطر این است که نقش مهرها را معمولاً روی انگشترهای شان می‌کنند و به وسیله انگشتر، نامه‌ها را مهر می‌کردند (تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۳۹). پس معنای خاتم بودن پیامبر اکرم (ص) این است که نبوت با او ختم شده و بعد از او دیگر نبوتی نخواهد بود (ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۴۸۷). برخی از علمای اسلامی از خاتم و خاتمیت این گونه تعبیر کرده‌اند: **الخاتم من ختم المراتب باسرها؛** یعنی، پیغمبر خاتم آن پیغمبری است که جمیع مراتب را طی کرده و دیگر از نظر او و از نظر کار او مرحله طی نشدنی مرتضی، خاتمیت، ص ۷۰).

۲. بشر به فطرت خود خداجوی است، اما این فطرت کافی نیست تا هر چه که برمی‌گزیند و هر آئینی که به آن اعتقاد دارد، حق باشد. بلکه این فطرت، گراشی است که می‌بایست در پرتو بصیرت به راه راست هدایت شود و خداوند افزون بر عقل که پیامبر درونی است، پیامبران بیرونی را برای ما فرستاد تا آن چه را که عقل نمی‌تواند ادراک کند برای ما تبیین کند. این پیامبران آمدند تا راه روشن هدایت را به ما نشان دهند و هر یک با دو محدودیت (محدودیت انبیا در تلقی وحی و دریافت حقیقت، محدودیت مخاطبین در فهم حقیقت) و یک خطر (خطر تحریف و تغییر مسیر دین) روبرو بودند. از این رو هر دین نسبت به دین قبلی از یک سو تکمیل کننده و از سوی دیگر تصحیح کننده بود. این مسئله تا آمدن دین خاتم یعنی اسلام ادامه داشت. در دین خاتم، نه محدودیتی در

ناحیه پیامبرش بود و نه محدودیتی در ناحیه مخاطبان، و از سویی از خطر تحریف هم مصون بود؛ یعنی از سویی پیامبری فرستاده شد که در قله معرفت قرار داشت و از سوی دیگر زمینه فهم، در مردم پیدا شده بود؛ یعنی، لاقلاً بعضی از مردم این آمادگی را پیدا کرده بودند که معارف بلند الهی را در بلندای آن معرفت بیابند (هادوی تهرانی، مهدی، باورها و پرسش ها، ص ۴۱). با از بین رفتن این دو محدودیت، اسلام توانست تمام پیام خود یعنی تمام هدایت الهی را که بخشی از آن را ادیان گذشته بیان کرده بودند، ارائه نماید و در واقع دین کامل و دین خاتم باشد.

۳. از سوی دیگر، باید دین خاتم مصون از تحریف باشد و در اسلام، این مصونیت در پرتو دو عامل محقق می یابد: الف) مصونیت منبع اصلی (قرآن) از تحریف. ب) پایه گذاری روشی که آن روش، امکان فهم اصیل دین در هر روزگاری را برای هر کسی که با آن روش آشنا شود و با آن روش به منابع مراجعه کند، فراهم نماید. ادیان الهی، به تعبیر شهید مطهری از دو بخش تشکیل شده اند. یک بخش عناصر ثابت دینی و بخش دیگر، عناصر متغیر (مطهری، مرتضی، خاتمیت، ص ۱۴۴ و ۱۴۵). آن بخش از ادیان الهی که عنصر ثابت و جهان شمول، همه جایی و همه زمانی هستند در واقع ناظر به آن بخش از هویت انسان است که همواره ثابت است. البته ادیان الهی به جنبه تحول پذیر آدمی هم توجه کرده اند و این جنبه در قالب عناصر و احکام متغیر (بخشی از احکام دینی که وابسته به زمان و مکان است) تجلی پیدا می کند.

ع) پایه گذاری کرده اند، که از آن به اجتهاد تعبیر می شود، صورت می پذیرد (هادوی تهرانی، مهدی، باورها و پرسش ها، ص ۸۶ و ۸۷). از این طریق است که می توان به تمام نیازهای هدایتی بشر پاسخ مثبت داد. بدیهی است که گسترش حجم مباحث فقهی در زمان فعلی و اندک بودن این مباحث در دوران گذشته، به جهت گستردگی نیازهای بشر امروزی است. اما نباید گمان کرد که برای تأمین نیازهای انسان باید از احکام ابدی اسلام دست برداشت، یا این خود گواهی است بر این که دیگر نیازی به تعالیم انبیا نیست، بلکه همه این پیشرفت ها در پرتو تعالیم انبیا و روشی که معصومین پایه گذاری کرده اند (اجتهاد) امکان پذیر است. فرض کنید برای دانش آموزانی چند معلم ریاضی قرار داده اند تا به ترتیب به آنها ریاضی بیاموزند. هر کدام مقداری از ریاضی و قواعد کلی آن را آموخت تا نوبت به معلم آخر رسید. وی علاوه بر یک سری قواعد کلی، به آنها چهار عمل اصلی (جمع، تفریق، ضرب، تقسیم) را هم آموخت و به آنها قواعد کلی در این باره را نیز تعلیم داد که مثلاً حاصل ضرب هر عدد در صفر مساوی صفر است یا همیشه حاصل جمع دو عدد مساوی مثبت بزرگ تر از حاصل تفریق آن دو عدد است و ده ها و صدها قاعده دیگر. از این به بعد هر چه دانش آموزان پیشرفت کنند به وسیله همین چهار عمل اصلی است که می توانند روابط و موضوعات جدید ریاضی را کشف کنند که در این کشف های جدید هم حتماً باید قواعد اصلی و کلی معلم رعایت شود تا نتایج مثبت دهد. در چنین حالتی است که می گوئیم معلم آخر کار را تمام کرد. از طرفی هیچ دانش آموزی به خود اجازه نمی دهد که بگوید ما دیگر از تعالیم معلم بی نیاز شدیم و احکام جدید ریاضی را کشف می کنیم؛ چرا که اولاً شالوده و ستون پیشرفت، همان چهار عمل اصلی است و از طرفی، مطابقت کشفیات جدید با آن قواعد کلی، ضامن صحت این کشفیات است.

آیا تنها مسلمانان به بهشت می روند؟

درباره وضع غیر مسلمان (مبنی بر این که بهشت می روند یا نه) سه دیدگاه عمده وجود دارد:

۱. نظر افراط: برخی از روشن فکران عقیده دارند که بین مسلمان و غیر مسلمان در پاداش و رفتن به بهشت فرقی وجود ندارد. شهید مطهری می نویسد: معمولاً کسانی که داعیه روشن فکری دارند، با قاطعیت می گویند هیچ فرقی میان مسلمان و غیر مسلمان، بلکه موحد و غیر موحد نیست. هر کس عمل نیکی انجام دهد، خدمتی از راه تأسیس یک مؤسسه خیریه و یا اکتشاف و اختراع و یا از راه دیگر انجام دهد، استحقاق ثواب و پاداش از جانب خداوند دارد. می گویند خداوند عادل میان بندگان خود تبعیض نمی کند (مطهری، مرتضی، عدل الهی، ص ۳۳۵). طرفداران این نگرش هم به دلیل عقل استدلال کرده اند و هم به دلیل نقل. دلیل عقلی آنان بر دو مقدمه استوار است: مقدمه اول یعنی خداوند با همه موجودات نسبتی مساوی داشته، بندگان و مخلوقات برای او یکسان هستند و با هیچ کس خویشاوندی و رابطه خصوصی ندارد؛ بر این اساس به افعال و عملکرد همگان پاداش و ثواب می دهد؛ و چون نسبت خداوند به همه موجودات یکسان است، دلیلی ندارد که عمل نیک از یک نفر مقبول باشد و از یک نفر دیگر مقبول نباشد (همان، ص ۳۳۷ - ۳۳۸). مقدمه دوم یعنی این که خوبی و بدی اعمال، قراردادی نیست، بلکه واقعی است، یعنی حسن و قبح افعال ذاتی بوده و هر کدام آثار خود را دارد؛ از این رو پاداش و ثواب آن در راستای حسن ذاتی آن است. هر گاه اعمالی به وجود آمد که حسن ذاتی داشته باشد، ثواب دارد. شهید مطهری می نویسد: «... از این دو مقدمه چنین نتیجه می گیریم که چون خداوند اهل تبعیض نیست و چون عمل نیک از هر کس نیک است، پس هر کس کار نیک بکند، ضرورتاً و الزاماً از طرف خدا پاداش نیک خواهد داشت. دلیل نقلی نیز دلیل عقل را تأیید و تأکید می کند؛ زیرا در آیات و روایات تصریح شده است که عمل نیک پاداش و عمل بد عذاب را در پی دارد: **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ** (زلزال ۹۹) آیه های ۷ - ۸: پس هر کس هموزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند! و هر کس هموزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند. **إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا** (کهف آیه ۳۰): مسلماً کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد. از این آیات استفاده می شود که پاداش و عذاب بر اعمال مترتب بوده و مسلمان بودن در اعطای پاداش شرط نشده، همان طوری که در استحقاق عذاب، غیر مسلمان بودن شرط نشده است.

۲. نظر تفریط: برخی دیگر عقیده دارند که به فعالیت های نیک غیر مسلمانان پاداش داده نشده و به بهشت نمی روند. این نگرش معمولاً از سوی مقدس مآب ها ابراز شده است. طرفداران این نگاه نیز به دلیل عقل و نقل استدلال نموده اند. دلیل عقلی این است که اگر بنا باشد اعمال غیر مسلمان و یا

مسلمان غیر شیعه مقبول درگاه خداوند باشد، پس فرق میان مسلمان و غیر مسلمان چیست؟ اصولاً اگر تفاوت مسلمانان با غیر مسلمانان در پاداش ظهور نکند، اسلام و تشیع لغو خواهد بود. در برخی از آیات آمده که عمل کافر غیر مقبول است. در آیه ۱۸ سوره ابراهیم اعمال کفار به خاکستری تشبیه شده است که به وسیله تند بادی پراکنده شود: **مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ** (تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۳۰۸). اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است در برابر تندباد، در یک روز طوفانی، آن‌ها توانایی ندارند کمترین چیزی از آن چه را انجام داده‌اند، به دست آورند و این گمراهی دور و درازی است.

۳. دیدگاه اعتدال: دیدگاه اعتدال از آیات و روایات استفاده می‌شود. شهید مطهری و برخی از نظریه پردازان اسلامی طرفداران این دیدگاه هستند. بر اساس این نگرش، فعالیت و خدمات کسانی مثل مخترعان و مکتشفان کافر که با انگیزه انسان دوستی شکل می‌گیرد، پاداش داشته، با این توضیح که اگر کافر منکر خدا و یا مشرک باشد، پاداش در دنیا داده می‌شود و در آخرت بهره و نصیبی ندارند مگر جهنم: **مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نَوْفَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ** * **أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** (هود آیه های ۱۵، ۱۶)؛ کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا بطور کامل به آنها می‌دهیم و چیزی کم و کاست از آنها نخواهد شد! (ولی) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت و آنچه را در دنیا (برای غیر خدا) انجام دادند، بر باد می‌رود و آنچه را عمل می‌کردند، باطل و بی اثر می‌شود.

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * **أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا**، (کهف، آیه های ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶)؛ بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ آن‌ها که تلاش‌های شان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده با این حال، می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند! آن‌ها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند به همین جهت، اعمال شان حبط و نابود شد! از این رو روز قیامت، میزانی برای آن‌ها برپا نخواهیم کرد. اما اگر کافر پیرو یکی از ادیان الهی (مثل مسیحیت و یهودیت) باشد و حقانیت دین اسلام برایش مشخص نشده باشد و در شناخت حق هم کوتاهی نکرده باشد، از پاداش دنیایی و آخرتی (بهشت) برخوردار می‌شود. شهید مطهری بعد از بررسی آیات و روایات درباره وضع مخترعان و مکتشفان غیر مسلمان (اهل کتاب) می‌نویسد: افرادی این چنین که البته در همه زمان‌ها کم یا بیش پیدا می‌شوند، حداقل این است که در عذاب آن‌ها تخفیف داده می‌شود و یا عذاب آن‌ها به کلی برداشته می‌شود (مطهری، مرتضی، عدل الهی، ص ۳۴۷). پیروان ادیان الهی (همه غیر مسلمانان) هم به حکم کتاب خودشان که در آن اشاره به آمدن پیامبر اسلام شده است و هم به حکم عقل که باید به آخرین پیام الهی گوش فرا دهند، باید دین اسلام را بپذیرند. خداوند در آیه ۸۵ سوره آل عمران می‌فرماید: **وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ**؛ هر کس غیر از اسلام (دین واقعی) دینی را بپذیرد، هرگز از او پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود. بنابراین، همگان وظیفه دارند درباره دین خود و دین اسلام تحقیق کنند و دستورهای ادیان را با هم مقایسه کنند. پس از تحقیق دقیق و علمی، به حقیقت اسلام و حقانیت این دین پی خواهند برد. حال اگر پس از تحقیق به این نتیجه رسیدند که دین خودشان بر حق است و از طرفی به محتوای دین خود عمل کردند و بر کسی ظلم نکردند، چون حجت و دلیل و برهان بر اعتقاد خود دارند، خداوند آنان را عذاب نمی‌کند، ولی اگر تحقیق نکردند و با لجاجت بر دین خود پای فشاری کردند و با این که احتمال دادند دین اسلام دین حقی باشد، به دنبال آن نرفتند، در وظیفه خود کوتاهی کرده، در نتیجه مواخذه خواهند شد. بنابراین اصل در حساب قیامت، در حق طلبی انسان‌ها و تسلیم در مقابل آن، یا انکار حقیقت است. شهید مطهری (ره) در این باره می‌گوید: اگر کسی در روایات دقت کند، می‌یابد که ائمه (ع) تکیه شان بر این مطلب بوده که هر چه بر سر انسان می‌آید، از آن است که حق بر او عرضه بشود و او در مقابل حق، تعصب و عناد بورزد و یا لاقط در شرایطی باشد که می‌بایست تحقیق و جستجو کند نکند. اما افرادی که ذاتاً و به واسطه قصور فهم و یا به علل دیگر در شرایطی به سر می‌برند که مصداق منکر و یا مقصر به شمار نمی‌روند، آنان در ردیف منکران و مخالفان نیستند. ائمه اطهار بسیاری از مردم را از این طبقه می‌دانند. این گونه افراد دارای استضعاف و قصور هستند و امید عفو الهی درباره آنان می‌رود. همان طوری که ممکن است منشأ استضعاف، عدم امکان تغییر محیط باشد، ممکن است این جهت باشد که ذهن انسان متوجه حقیقت نشده باشد و به این سبب از حقیقت محروم مانده باشد (مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۳۲۰ به بعد). بنابراین، این امکان وجود دارد که غیر مسلمانان نیز داخل بهشت شوند. اینها گروهی هستند که به عنوان مستضعفان شناخته می‌شوند، یا واقعا و حقیقتاً به دنبال دین حق بودند، اما به دلایلی بر آن دست نیافتند و نیز انسان‌های درستکار بودند. محاسبه اعمال آنان، بر پایه عدل خداوندی است. بر اساس عقل و فطرت و کردارشان، هم چنین اعتقادات و باورهایشان مورد حساب قرار می‌گیرند.

لطفا پاسخنامه ها را تا مورخ ۹۴/۹/۴ به دفتر نهاد محل تحصیل تحویل دهید.